

بررسی تطبیقی مسائل اجتماعی در تواریخ محلی و سلسله‌ای عصر شاه

عباس اول صفوی

شهین فارابی * / مهری ادیسی **

دریافت مقاله: ۹۳/۹/۲۳

پذیرش مقاله: ۹۳/۱۰/۲۷

چکیده

به رغم آگاهی‌های موجود در باب اجتماع عصر صفوی، که عمدتاً از سفرنامه‌ها و گزارش‌های اروپاییان معاصر حکومت صفوی فراهم آمده‌است، ممکن است بتوان در تواریخ محلی و سلسله‌ای نیز شواهدی از موضوعات اجتماعی یافت. به لحاظ تاریخ‌نگاری، در عصر شاه عباس، دو دسته از منابع - تواریخ محلی و سلسله‌ای - به نگارش درآمده‌اند. در پژوهش کنونی، گزیده‌ای از گزارش‌های اجتماعی مشترک در این تواریخ، بررسی تطبیقی شده است. رویکرد هر یک از مورخان به بحث طبقات اجتماعی، روابط شاه و حاکمان محلی با مردم، پیامدهای اجتماعی رویدادهای نظامی - همچون حمله ازبکان به شرق ایران - و یا بلاهای طبیعی - از جمله قحطی، سیل و زلزله و عواقب اجتماعی آن - مسئله توجه به خرافات و... از جمله مسائلی است که در این مقاله، به چگونگی بازتاب آن در تواریخ محلی و سلسله‌ای عصر شاه عباس اول توجه شده است.

نوع و میزان بازتاب پدیده‌های اجتماعی، در آثار یادشده و نیز تأثیر خاستگاه اجتماعی و جایگاه شغلی نویسندگان هر یک از آنها در نوع این بازتاب، مسئله اساسی این پژوهش حاضر است. مقاله بر آن است به این پرسش‌ها پاسخ دهد که هر یک از تواریخ یادشده در موضوعات اجتماعی مورد نظر، به چه نکاتی توجه داشته‌اند؟ این توجه به چه سبب و با چه ملاحظاتی بوده‌است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که میزان گزارش‌های اجتماعی مندرج در تواریخ محلی بیش از تواریخ سلسله‌ای است و نوع آن گزارش‌ها نیز، با توجه به جایگاه شغلی مؤلفانشان، با هم متفاوت است.

کلیدواژه: عصر صفویه، شاه عباس اول، مسائل اجتماعی، بررسی تطبیقی، تواریخ محلی، تواریخ سلسله‌ای.

* عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول). پست الکترونیک: sh_farabi@yahoo.com

** عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور. پست الکترونیک: m_edrisi@pnu.ac.ir

مقدمه

در این پژوهش، که ماهیت تطبیقی دارد، نه همهٔ مسائل اجتماعی دورهٔ شاه عباس، بلکه صرفاً بخشی از وقایعی مورد نظر است که در تواریخ محلی و سلسله‌ای به شکل‌های گوناگون، مطرح شده‌اند. بررسی تطبیقی مسائلی چون رویکرد هر یک از مورخان به بحث طبقات اجتماعی، روابط شاه و حاکمان محلی با مردم، پیامدهای اجتماعی رویدادهای نظامی - همچون حمله ازبکان به شرق ایران - و یا بلاهای طبیعی - قحطی، سیل و زلزله - و عواقب اجتماعی آنها، که به طور مشترک در تواریخ یاد شده بررسی شده‌اند. این پژوهش، با هدف مقایسه تطبیقی انعکاس مسائل اجتماعی در این تواریخ، بر آن است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد: هر یک از این تواریخ، در موضوعات اجتماعی مورد نظر، به طور خاص، به چه نکاتی توجه نشان داده‌اند؟ به عبارتی، خاستگاه اجتماعی و جایگاه شغلی هر مورخ چه اندازه در نگاه او به مسائل اجتماعی و نوع گزارش مورد نظرش نقش دارد؟

در دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هجری) به علت استقرار کامل سلسله صفوی، تواریخ سلسله‌ای، به طور خاص، به نگارش درآمد و جایگزین تواریخ عمومی پیش از آن شد. در این دوره، در کنار تواریخ سلسله‌ای، تاریخ‌نویسی محلی تداوم یافت. هر چند شمار آن در مقایسه با تواریخ سلسله‌ای، محدودتر بود. به نظر می‌رسد که برقراری وحدت سیاسی و تمرکز گرایی در دوره شاه عباس اول صفوی، که منجر به براندازی حکومت‌های محلی شد، یکی از

دلایل کاهش نگارش تاریخ‌های محلی بوده‌است که پیش‌تر، در نیمه اول حکومت صفوی، به دست مورخان محلی به نگارش درمی‌آمده‌اند.

کتاب مورد بررسی در دو دسته تواریخ محلی و سلسله‌ای این دوره است. سه کتاب تاریخ محلی عبارت‌اند از: *احیاء الملوک*، نوشته ملک شاه سیستانی، مکتوب به سال ۱۰۲۸ هجری؛ *تاریخ گیلان*، اثر عبدالفتاح فومنی، مکتوب به سال ۱۰۳۸ هجری؛ *شرف‌نامه*، تألیف شرف‌الدین بدلیسی، مکتوب به سال ۱۰۰۵ هجری. و پنج مورد تاریخ سلسله‌ای عبارت‌اند از: *تاریخ عالم آرای عباسی*، اثر اسکندربیک منشی مکتوب به سال ۱۰۲۵ ه. ق؛ «*تاریخ عباسی*» نوشته ملاجلال‌الدین منجم یزدی، مکتوب به سال ۱۰۲۰ هجری؛ *خلاصه‌التواریخ*، تألیف قاضی احمد قمی، مکتوب به سال ۹۹۹ هجری؛ *نقاوه الآثار نوشتهٔ هدایت‌الله افوشته‌ای نظنزی*، مکتوب به سال ۹۹۸ هجری؛ *روضه الصفویه*، اثر میرزا بیک جنابدی، مکتوب به سال ۱۰۳۶ هجری.

از آنجا که بازتاب بسیاری از حوادث نظامی، همچون حمله ازبکان، و حوادث طبیعی، همچون زلزله و سیل و قحطی به مردم جامعه می‌رسد، شناخت طبقات مختلف اجتماع ضروری به نظر می‌رسد. این اطلاعات گاه در کتابی مانند *تاریخ عالم آرا*، به صورت منسجم، و گاه مانند *تاریخ گیلان و احیاء الملوک*، به صورت پراکنده، یافت می‌شود. در این بررسی تطبیقی، تفاوت نگاه هر یک از مؤلفان به معرفی طبقات اجتماعی، به یقین، متأثر از موقعیت اجتماعی و جایگاه شغلی هر مورخ است که شیوهٔ تاریخ‌نویسی او را

تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

شاه و جایگاه او در اجتماع از نگاه مورخان

عصر شاه عباس

با نگاهی به اوضاع ایران پس از مرگ طهماسب، که همراه با اختلافات داخلی میان روسای قزلباش بود، مشخص می‌شود که یکی از عمده‌ترین مشکلات اجتماعی سیاسی، تضاد میان قدرت ترک‌ها (قزلباشان) و تاجیک‌ها (ایرانیان) بود که از زمان شاه اسماعیل میان آنها پدید آمده بود. شاه عباس پس از تثبیت حاکمیتش کوشید از راه‌های مختلف، از جمله تبدیل ولایات ممالک به خاصه، انتقال قزلباشان از یک قبیله به اولکه یا تیول قبیله دیگر و، همچنین، تعویض مقام قزلباشان به بهانه عدم لیاقت و تفویض آن به غلامان شاهی، میان این دو عنصر تا حدی تعادل برقرار کند. (سیوری، ۱۳۷۲: ۷۷، ۷۹)

میزان توجه مورخان صفوی به اجتماع و طبقات مختلف موجود در آن و نوع نگاه آنها معمولاً از الگوی ساختار هرمی جامعه تبعیت می‌کند (آرام، ۱۳۸۶: ۱۹۲). کانون اصلی توجهات همه مورخان صفوی و، به‌خصوص، مورخان عصر شاه عباس، شخص شاه و، به تبع آن، همه آن مسائلی است که به شاه و دربار مربوط می‌شود. با بررسی دقیق معلوم می‌شود که حتی اگر درباره مسائل نظامی و یا درباره مردم عامی هم صحبت شده، یک طرف آن موضوع به شاه مربوط می‌شود؛ لذا در تاریخ‌نگاری آنها، وجوه سیاسی محور اصلی توجه بود؛ زیرا شاه نه تنها در رأس دستگاه دیوانی، بلکه در رأس همه طبقات

اجتماعی جامعه بود و قدرت مطلقه داشت. این مسئله در واقع، پیامد منطقی در جامعه‌ای است که فاقد نهادهای مدنی و حقوقی قدرتمند و بهره‌مند از خودمختاری قابل ملاحظه است.

یکی از نکاتی که در این بررسی باید مورد توجه قرار گیرد، توجه به جایگاه اجتماعی و شغلی این مورخان است. مورخانی که موقعیت اجتماعی بالاتری داشتند، طبیعتاً، نزدیکی آنها به کانون قدرت سیاسی، سبب می‌شد که تاریخ‌نویسی آنها بیشتر معطوف به شخص شاه باشد. همچنان‌که درباره اسکندربیک منشی، صاحب تاریخ عالم آرای عباسی این قضیه مصداق تاریخی دارد. ملاجلال یزدی، صاحب تاریخ عباسی نیز به عنوان منجم شاه و کسی که همیشه در خدمت شاه بوده، مسائل تاریخی را جز با تفکر شاهانه نمی‌نویسد و، از این بابت، خواننده این آثار باید با احتیاط بیشتری به این گزارشات توجه کند.

بر اساس مبانی نظری حاکم بر افکار عمومی، اسکندربیک منشی تقریباً در قسمت‌های مختلف کتاب خود هرگاه از شاه عباس نام می‌برد از او به همایون شاهی ظل‌اللهی یاد می‌کند.

(اسکندر بیگ، ۱۳۷۷: ۲/۱۰۹۷، ۱۴۴۰، ۱۴۶۲)

«روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف مسبحان ملاء اعلی و سجده‌گاه، کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند ... حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی پیاده گردیده به شکرانه این عطیه ایزدی پیشانی مسکنت به خاک نیاز سوده و اشک شادمانی از دیده‌ها باریدن

گرفت...»

(همان: ۹۱۱). در میان مورخان مذکور در زمان شاه عباس، تنها اسکندریک است که به این صراحت از شاه با این عنوان یاد می‌کند.

افوشته‌ای نظری، مؤلف *تقاوه الآثار* (۱۳۵۰: ۲۸۳)، در مورد تفکر ظل‌اللهی این چنین بیان می‌کند که این مسئله، کنایه از آن است که همچنان که رحمت الهی بر همه موجودات سایه افکنده است، شاه هم چنین جایگاهی در میان مردم دارد و همگی در زیر چتر پادشاهی در کمال امنیت و آرامش زندگی می‌کنند. سایر مورخان عصر شاه عباس، از جمله میرزا بیگ جنابدی، جز در یک مورد (۱۳۷۸: ۶۷۷) که واژه همایون ظل‌اللهی را برای شاه عباس به کار برده، دیگر این واژه را به کار نمی‌برد.

ملاجلال یزدی (۱۳۶۶: ۷۳) که همواره از شاه با عنوان نواب کلب آستان علی یاد می‌کند، تقریباً بخش عمده کتابش، *تاریخ عباسی*، مشاهدات وقایع روزمره‌ای است که با محوریت شخص شاه نوشته شده است؛ زیرا او به عنوان منجم دربار، مورد اعتماد شاه است و پیش‌بینی‌های او را در وقایع مختلف قبول دارد. درباره تفکر شاهی ظل‌اللهی در کتاب *تاریخ عباسی*، اگر چه ملاجلال نیز به مانند اسکندریک بر جنبه‌های معنوی شاه تاکید و بعضاً اغراق می‌کند، این مبالغه‌ها به شکل متفاوتی در تاریخ عباسی مشاهده می‌شود. او در کنار پیش‌بینی‌های نجومی که در رویدادهای مختلف دارد، در بسیاری جاها، به نیروی غیبی و فوق‌العاده برای شاه باور دارد و از آن با عنوان کرامات شاهی یاد

می‌کند. برطرف شدن تگرگ شدید، به محض دعای ربانی شاه عباس (همان: ۱۲۲)، تغییر هوای ابری و بارانی گیلان به هوای آفتابی، به محض دعای شاه (همان: ۱۸۸)، که در این کتاب آمده است، از مصادیق این باور است.

بی‌شک چنین تصوراتی در مورد شاه عباس از سوی مورخی چون ملاجلال به مرتبه شغلی و اجتماعی او به عنوان منجم درباری در خدمت شاه برمی‌گردد؛ چرا که مورخی مانند میرزا بیگ جنابدی، که کتاب او - *روضه الصفویه* - در زمان پادشاهی شاه عباس نوشته شده و یا نویسندگان تواریخ محلی مکتوب در این دوره، به دلیل نداشتن چنین موقعیتی هرگز چنان تفکراتی در مورد شاه ندارند.

بررسی طبقات اجتماعی در تواریخ سلسله‌ای

اینک به نظر می‌رسد که باید درباره سایر طبقات که در مرتبه پس از شاه در جامعه قرار داشتند سخن گفته شود. اسکندریک منشی در *تاریخ عالم آرای عباسی* (اسکندر بیگ، ۱۳۷۷: ۲۲۲/۱- ۲۹۵؛ ۱۸۰۷/۳ ° ۱۸۲۰)، فصل مستقلی را به معرفی امرا، سادات، علما، طبقه شاهزادگان، وزرا، مستوفیان، هنرمندان، شعرا، دانشمندان دوره حکومت شاه طهماسب و فصل مستقل دیگری را به معرفی طبقات دیوانی شاغل در دستگاه حکومت شاه عباس اختصاص داده است. او به دلیل شغل منشی‌گری در خدمت شاه، طبیعتاً این اطلاعات را از دسترسی بر مدارک دیوانی و داشتن نگاهی دقیق‌تر به نظام حکومتی که اقتضای این شغل است به دست آورده است.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که معیار او برای تعریف طبقه، فقط معیارهای شغلی و منزلت بالای اجتماعی افراد بوده‌است؛ به عبارتی، او در مقام یک مورخ، هرگز کتابش را با نگاه جامعه‌شناسانه ننوشته‌است. (آرام، ۱۳۸۶: ۱۸۹)

در مجموع، نگاه اسکندربیک به طبقات اجتماعی و اینکه فصل‌های جداگانه‌ای از کتابش را به این مبحث اختصاص داده‌است، از امتیازات این کتاب از نظر تاریخ‌نگاری است. به طوری که تواریخ پس از آن، از جمله *تذکره الملوک*، بسیاری از اطلاعات خود را درباره اصطلاحات و یا شخصیت‌های دیوانی صفویه از این بخش از *تاریخ عالم آرا* به دست آورده‌است.

سایر تواریخ عصر شاه عباس، اعم از تواریخ محلی، به طور پراکنده به طبقات مختلف اجتماع نظر داشته‌اند که در ادامه بررسی می‌شود.

بررسی طبقات اجتماعی در تواریخ محلی

عبدالفتاح فومنی در *تاریخ گیلان* که از سال ۹۲۳ تا ۱۰۳۸ هجری یعنی نزدیک سه قرن، تاریخ محلی گیلان را پوشش می‌دهد، گروه‌های اجتماعی و شغلی را به طور پراکنده، معرفی کرده‌است.

در این اثر، با گروه‌های اجتماعی زحمت‌کش جامعه کم‌تر آشنا می‌شویم. در نظر نخست، چنین می‌نماید که او و مورخانی چون او تعدمی داشته‌اند که به این گروه‌ها کم‌تر بپردازند لیکن باید توجه داشت که محور اصلی بررسی‌های تاریخی در این نوشته‌ها، بر تحولات سیاسی متمرکز شده که گروه‌های اجتماعی مورد نظر در

اطلاعاتی که شاید در هیچ‌یک از منابع دیگر عصر صفوی نتوان کسب کرد و این از امتیازات منحصر به فرد این کتاب محسوب می‌شود. نگاه او به ترتیب این طبقات، به این دلیل که سهمی در امور دیوانی این دوره دارد، برگرفته از نظام طبقات حاکم در عصر صفوی است.

از این بررسی‌های اسکندربیک، چند نکته قابل برداشت است که از نظر ساختار اجتماعی صفویه قابل تأمل است: نخست آنکه برای قزلباشان و ایلات آنها، عنوان مستقلی در نظر نگرفته و آنها را ذیل امرای نامدار طبقه بندی کرده، سپس در توضیحات خود به معرفی تمام ایلات بزرگی که دارای امیری نامدار بودند پرداخته و علاوه بر ایلات بزرگ قزلباشان، ایلات کرد و طالش را، در ضمن همان سیزده ایل بزرگ، تشریح کرده است. این موضوع نسبت جمعیتی و اجتماعی ایلات قزلباش را نشان می‌دهد که ویژگی عقیدتی و سیاسی و نظامی آنها نسبت به دیگر خصایص شاخص‌تر بود.

نکته دوم در مورد واژه طبقه است. این مورخ، مطربان و اهل نغمه و شعرا و ارباب نظم را، به صراحت، تحت نام طبقه آورده‌است. بر همین اساس، سایر طبقات امرای نامدار یوزباشیان عظام، قورچیان، سادات عظام، علماء وزرا، مستوفیان و اصحاب دفترخانه، خوشنویسان، مطربان و اهل نغمه را، یک به یک، معرفی و شرح احوال آنها را نوشته‌است و از دیگر اقشار موجود در جامعه، از جمله روستائیان و کشاورزان و ... که چنین جایگاهی از لحاظ شغلی نداشته‌اند را در شمار طبقات نیاورده‌است.

رسیده‌اند و هزار و پانصد نفر اسیر و دستگیر شدند و سرهای مقتولان را با جمهور اساری [اسیران] در رشت به نظر شاه جمشید خان [حاکم بیه پس] رسانیدند و شاه جمشید خان از نهایت بی‌رحمی و غایت خفت عقل و نادانی بلا تعلق و تأنی حکم به قتل تمامی اسیران نموده، سرهای ایشان در صحرای سیاه رودبار کله منار فرمودند» (همان: ۶۶).

گروه اعیان و اشراف و اکابر و ارکان دولت در نوشته‌های این دوران بیشتر با هم و در ارتباط با اوامر حاکم وقت ذکر می‌شود و نشان می‌دهد که این گروه اجتماعی در ارتباط با حکومت و به عنوان همراه و هم‌پیمان قدرت بودند. این گروه معمولاً با اشاره حکام محلی و برای نشان دادن وحدت و همبستگی با حاکم در مراسم دولتی، اعم از جشن و شادی و یا عزا و سوگواری، حضور می‌یافتند.

از دیگر گروه‌های اشاره شده نقاره‌چی‌ها و طبال هستند که بیشتر در خدمات نهادهای نظامی و دولتی بودند. به نظر می‌رسد که در دو مراسم، نقاره‌چی‌ها و طبال‌ها حضور داشتند. یکی در مراسم جشن و شادی و پیروزی بود که نقاره‌ نشاط زده می‌شد و دیگری نقاره‌ عزا و سوگواری. در برخی موارد اعلام حکومت و قیام نیز با نقاره اعلام می‌شد: «لشکر بسیار از ارباب شقاوت و ادبار بر سر خود حاضر ساخته و نقاره به نام خویش زده و امیره دو باج ملقب و موسوم گشت» (همان: ۶۱). گروه مطربان، که در گیلان به‌ویژه آنان را تا همین اواخر سازنده - یعنی زنده ساز - می‌گفتند، شامل گروهی می‌شد که برای

این دوره در آن نقشی ایفا نمی‌کردند. چنان‌که مشخص است و در این نوشته‌ها نیز به‌خوبی بازتاب یافته‌است، روستا، یعنی جایی که اقتصاد این دوره بر تولید و تولیدکنندگان آن بنیاد یافته بود، در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این دوره تقریباً هیچ نقشی نداشته است و زندگی آنان در جغرافیایی بسیار منزوی تکرار می‌شود، بدون آنکه فراتر از محل کار و زندگی خود که در انزوای کامل اجتماعی و جغرافیایی قرار داشت، نقشی ایفا کنند.

مالکان و زمین‌داران، که عبدالفتاح فومنی (۱۳۵۳: ۳۳، ۳۴) از این گروه بیشتر با عنوان حکام و والی نام می‌برد، یکی دیگر از طبقات اجتماعی مورد اشاره در کتاب تاریخ گیلان است. در شرق گیلان این حاکم اصلی بود که مهم‌ترین عامل تولید در این دوره، یعنی زمین‌های تحت قلمرو خود، را بین کسانی که برای هر ناحیه توسط او تعیین می‌شد اهدا می‌کرد. بدین ترتیب، مالکیت بر زمین و جبهی حقوقی و قانونی نداشت و مالکیت زمین تنها به صورت امتیازی از جانب حاکم به افراد نزدیک و مورد اعتماد داده می‌شد.

سپهسالاران یکی از گروه‌های مورد اشاره هستند که حاکمان گاه آنها را مجبور می‌کردند تا اسیرانی را که در جنگ دستگیر شده بودند، قتل‌عام کنند. عبدالفتاح فومنی در همین واقعه از کشتن اسیران یاد می‌کند و بر خلاف مرعشی، از این عمل سخت انتقاد می‌کند: «قرا بهادر [سپهسالار بیه پس] به تعداد کشتگان روز جنگ قیام نموده موازی سه هزار و هفتصد کس به قتل

مواقع جشن و سرور و عروسی، کارشان رونق می‌گرفت:

«...فرمودند که سازنده‌ها از هر قسم که در اردو حاضر بودند، سازها به نوازش در آوردند و به دستور او آئین عیش و سرور از لاهیجان تا کیا باغ به استقبال خان احمد خان مبادرت نمودند» (همان، ۵۴).

در گیلان بیه پیش و بیه پس، که دارای سواحل طولانی دریای خزر بود، کشتی‌ران و کشتی‌بانی شغل شناخته شده‌ای بود. از کشتی‌گاه برای فرار افراد مهم از دست دشمن، بیشتر به مازندران یا شیروان، در قفقاز جنوبی و، همچنین، برای جنگ، به‌ویژه در نوار ساحلی استفاده می‌کردند. اما در زندگی روزمره نیز برای حمل بار تجاری و یا غیر تجاری و افراد نیز از نقطه‌ای در ساحل به نقطه‌ای دیگر کاربرد داشت.

موضوع توجه به طبقات اجتماعی در دیگر تواریخ محلی، از جمله *احیاء الملوک*، منعکس شده است. *احیاء الملوک* یکی از تواریخ محلی با ارزش در تاریخ سیستان از ادوار باستان تا اوایل قرن یازدهم هجری قمری است که توسط ملک شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین سیستانی در سال ۱۰۲۸ هجری در زمان شاه عباس تألیف شده است و اطلاعات ادوار باستانی این منطقه، به طور عمده، بر مبنای تاریخ سیستان است. (نصیری، ۱۳۸۶: ۷۹)

شاه حسین بن ملک سیستانی مؤلف کتاب *احیاء الملوک*، چنان‌که از عنوان کتاب پیداست، و خودش هم متذکر شده که اگر چه بر خود لازم می‌دانسته که فقط در این کتاب احوال ملوک

محلی سیستان و شرح احوال هر طایفه از آنها را به رشته تحریر بکشد، اما شرح این احوال، آمیخته با گزارشاتی درباره مردم و اجتماع است. (همان: ۱۵۹)

از جمله طبقاتی که سیستانی در مقدمه کتابش به آنها اشاره می‌کند، فضلا و علما و راویان حدیث و اهل عرفان است، همچنین، از شاعران زیادی در سیستان در زمان شاه طهماسب یاد می‌کند: «صد صاحب تخلص در سیستان بوده» (سیستانی، ۱۳۴۴: ۱۰) و خود وی اشعار و حالات برخی از این شاعران را در تذکره *خیر البیان* نوشته است (همان: ۶-۱۰). اما درباره جایگاه شعرا در دستگاه حکومتی محلی سخنی نمی‌گوید. «شاهنامه‌خوانان و قصه‌خوانان و معرکه آرایان از حقه باز و طاس باز و خیال باز و دیگر اقسام از این فنون در راشکک، ناحیه‌ای در سیستان، بسیار بودند و کشتی‌گیران کوه هیکل و تیغ بازان برق سیرت بسیار بود و اکثر روزها در صحن دولت خانه آخرهای روز این صحبت‌ها گرم بود.» (همان: ۲۵۴)

غیر از این طبقات، از نام ملوک، میران، میرزایان، نقیبان، یاران، پاداران، منشیان، کتابداران، رئیسان، سرخیلان، سادات، حقه بازان، خیال بازان، کلانتران، مستخدمین و خدمتگزاران در این کتاب سخن رفته است. (همان: ۲۸). وی، همچنین، پس از معرفی صدرها، فقها، سپهسالاران، سادات، قضات و مشایخی که به ترتیب در صدر مجلس حکومت ملک سلطان محمود بن ملک یحیی در سیستان، در اوایل عهد صفوی، جای داشتند درباره آداب و رسوم

ملوکانه دربار او که به مسئله اجتماعیات بر می‌گردد، سخن به میان آورده‌است.

بررسی مناسبات میان شاه، حاکمان محلی و مردم

مطابق توصیفاتی که در تواریخ سلسله‌ای در مورد مناسبات میان شاه و مردم وجود دارد، چنین بر می‌آید که شاه منشأ خیر مطلق است و هیچ‌گونه عذاب و عقابی از او صادر نمی‌شود. از مصادیق این سخن، لطف و عنایت شاه عباس به مردم دارالسلطنه اصفهان در سال ۱۰۲۴ هجری است که در تاریخ عالم آرا درباره آن چنین نقل شده‌است: «در این سال، محصول اصفهان را آفت رسیده، رعایا و عجزه مضطرب‌الاحوال بودند. عاطفت خسروانه شامل حال رعایا گشته حقوق دیوانی بخشیدند و این عطیه و احسان سبب ترفیه احوال برآیا و توسعه معاش زارعان و رعایا گشته مظنه عسرت و تنگی که داشتند به یسر و فراخی تبدیل یافت.» (اسکندر بیک، ۱۳۷۷: ۱۴۶۳/۲)

در تواریخ دیگر، از جمله تاریخ عباسی که مؤلف آن جلال‌الدین منجم یزدی، همچون اسکندر بیک، منصب درباری نزد شاه داشته است، چنین رویکردی نسبت به شاه وجود دارد. موقوفات شاه و درآمد حاصله از آن که به مستحقین پرداخت می‌شد (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۳۴۰)، دو روز وقت گذاشتن شاه در طول هفته برای رسیدگی به وضعیت مستمندان (همان: ۳۴۲) از این قبیل است. در دیگر تواریخ سلسله‌ای همچون تقاوه الآثار که مؤلف آن

افوشته‌ای نطنزی، یک تاریخ نگار رسمی درباری نیست و کتابش را بنا به میل شاه نوشته‌است، در همه جا می‌کوشد چنین تفکری در رابطه میان شاه و مردم داشته باشد؛ اما گاهی با نوعی ظرافت ادبی، علت مشکلات و گرفتاری‌های مردم را شخص شاه می‌داند و، در واقع، از شاه انتقاد می‌کند. مثلاً، در سال ۱۰۰۲ هجری که مردم اصفهان گرفتار طاعون شده بودند و در جریان این بیماری، جمع زیادی از مردم، جان خود را از دست دادند، افوشته‌ای علت این همه را بی‌تفاتی و کم‌لطفی شاه عباس دانسته‌است: «... و این از اثر بی‌تفاتی پادشاه جمجاه عدالت دستگاه تواند بود که قبل از حلول این مرض شامل حال اصفهانیان گشته بود.» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۳۳). او در ادامه با طبع شعرگونه خود، این انتقاد را در قالب نظم چنین بیان کرده‌است:

بلی سبایه حق بود پادشاه
که خلق اندر آن سایه گیرد پناه
رعیت گر از شاه خشنود نیست
در آن پادشاهیش بهبود نیست
(همان: ۵۳۴)

در تواریخ سلسله‌ای، همچنین، به حاکمان محلی و روابط آنها با شاه و مردم، اشاراتی شده‌است. اگرچه این دسته از تواریخ، تنها زمانی درباره حاکمان محلی سخن می‌گویند که آن حاکم، به قیام علیه شاه پرداخته باشد. شورش یعقوب خان ذوالقدر (حاکم شیراز)، خان احمد گیلانی (حاکم گیلان) و یا ابراهیم خان (حاکم لار) از این قبیل است.

این قیام‌ها و کوشش شاه برای سرکوبی آن، اگرچه رنگ سیاسی دارد، برخی مورخان از علت‌های اجتماعی برای این اقدامات یاد می‌کنند. به عنوان نمونه، اسکندربیک علت تسخیر ولایت لار در سال ۱۰۰۹ هجری توسط الله وردیخان که بنا به فرمان شاه عباس صورت گرفت، قیام ابراهیم خان، حاکم آن منطقه، و بدرفتاری‌های او نسبت به طبقه تجار می‌داند:

«ابراهیم خان در آن سال، دیگر باره طریق خلاف پیمودن گرفت و با تجار و مترددین که وارد لار می‌شدند زیادتی‌ها کرده از جمعی مبلغ‌ها به عنف و تعدی می‌گرفتند و تجار، شکایت بسیار از وکلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند. در این مرتبه زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار، واجب و لازم گردیده الله وردیخان... عزیمت لار کرد. چون به آن حوالی رسید ابراهیم خان، اموال و اسبابی که از تجار گرفته بود باز فرستاده در دیگر امور زبان به تمهید معذرت گشاده». (اسکندر بیک، ۱۳۷۷: ۹۹۳/۲)

این واقعه را ملاجلال منجم نیز ذکر کرده است که در جزییات، تفاوت‌هایی با روایت اسکندر بیک دارد. از جمله اینکه ملاجلال سال وقوع این رویداد را ۱۰۱۰ هجری گزارش کرده است؛ همچنین، به جای طبقه تجار، جمعی از مسیحیان را عامل شکایت از ابراهیم خان می‌داند. (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۲۱۲، ۲۱۳)

در مجموع، صرف نظر از تفاوت در جزییات هرکدام از این گزارش‌ها، نکته‌ای که به نظر می‌رسد در این نمونه و نمونه‌های دیگری از این

دست در تواریخ مذکور در ارتباط میان شاه، حاکم محلی و مردم اهمیت بیشتری دارد، مسئله رسیدگی شاه به شکایات مردمی به دنبال ظلم یک حاکم محلی است که مورخان سعی در پررنگ کردن آن دارند.

در تواریخ محلی نیز از حاکمان محلی، به عنوان حدّ واسط میان شاه و مردم، بیشتر تصویری مثبت ارائه می‌شود. تصویری که بدلیسی در کتاب *شرفنامه* از تواریخ محلی این دوره از ملوک منطقه کردستان، به طور کلی، ارائه کرده است، به جز یک مورد گزارش دزدی و غارت اموال رعایا و کاروان‌های تجاری توسط عمر بیک بن بهلول بیک به منظور ارسال سالیانه چهار هزار خروار زر نقد برای حاکم دیار بکر، در سایر موارد غالباً مثبت است.

به عنوان نمونه، وی درباره بهاء الدین بیک بن محمد، حاکم منطقه صاصون در کردستان در سال ۹۳۷ هجری، و نوع رفتار او با مردم چنین می‌نویسد: «... سخاوتش از حدّ اعتدال تجاوز کرده بود که اگر شخصی موری به نزد او می‌آورد فیلی در عوض بدو می‌داد و اگر گربه می‌آورد شتری می‌گرفت؛ بنابراین، جاران عالم و طامعان بنی نوع آدم برسد او هجوم و ازدحام آورده، با وجود آنکه هر سال شصت هفتاد هزار فلوری حاصل ولایت خرو بدو عاید می‌شد، بیست هزار فلوری دیگر استقراض کرده، صرف گدایان و جاران نموده از این اوضاع به غایت خرسند بود...» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۲۵۸)

به نظر می‌رسد که نگرش مثبت او به دلیل جایگاه شغلی او در مقام یک حاکم (حاکم منطقه

کسب مالیات بیشتر و حفظ مقام و منصب اعطایی برای زمان طولانی شده بود و، همچنین، اعترافات شخصی میرزای عالمیان، پس از برکناری از وزارت گیلان که فومنی در کتاب خود آورده‌است، نیز گویای این مطلب است:

«هیئات، هیئات چندین سال وزارت کردم و چندین خانه را غارت کردم و دل‌ها به درد آوردم که یک دل را از خود راضی کنم آن مقدور و میسر نشد.» (همان: ۱۴۳)

عبدالفتاح، همچنین، از شکار شاه عباس در جنگل رانکوه در سال ۱۰۱۱ هجری سخن می‌گوید که خود، گویای گوشه‌ای از انواع و اقسام ستم‌های دربار و درباریان بر مردم رنج‌دیده‌ای است که در زیر بار فشارهای مالیاتی به ستوه آمده بودند: «حسب‌الحکم قریب سی هزار کس از بیه پس و بیه پیش در آن محل که زمستان شدید و برودت هوا و سرما به منزله سد سدید بود حاضر شدند و شاه عباس به اتفاق خانان در جنگل رانکوه، شکار دلپسند کرده از جانورانی مثل گاو کوهی، خوک، خرس و پلنگ و سایر حیوانات وحشی آن مقدار صید شد که محاسب وهم و قیاس از تعداد آن به عجز و قصور معترف گردیدند و در آن شکارگاه عرض کردند که دو هزار و هفتصد نفر آدم از مؤمنان و مسلمانان از صدمات سرما و برودت هوا هلاک شده‌اند. شاه عباس آن را وقعی نهد...» (همان: ۱۶۲)

همچنین، در احیاء الملوک ملک شاه سیستانی، از حاکمان محلی، غالباً تصویری مثبت ارائه می‌شود. او نوشته است که چنین مقدر بود، حاکم

شیروان) و یک امیرالامرای اکراد در منطقه کردستان (همان: ۵۸۱) در زمان شاه طهماسب بوده است.

به اشاره مورخان، نوع دیگری از مناسبات میان شاه، حاکم محلی و مردم، کوشش برای نشان دادن دلجویی شاه از مردم در هنگام سختی‌ها و مشکلاتی است که به علل مختلف گرفتار آن بودند. به عنوان نمونه، نوع رفتار شاه عباس با مردم، پس از شکست لشکر احمد خان، حاکم ناحیه بیه پیش لاهیجان، بود که در تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی بدان پرداخته شده‌است. این مؤلف که خود از طبقه دهقانی گیلان بود و به مدت چهارده سال مأمور تنقیح محاسبات بیه پس گیلان شده بود، در این باره چنین می‌نویسد: «مجملاً، روز چهارشنبه، سیزدهم ماه مذکور، شاه عباس جهت تألیف قلوب مردم گیلان فرمان داد که جارچیان در اردوی فرهاد خان جار بزنند که هر کس از سپاه و عسکر که دوستان و امید داشته باشد مستخلص و مطلق‌العنان سازند حسب‌الحکم جمهور محبوسان و اسیران از قید و بند آزاد گشته و به منازل و مقام خویش مراجعت نموده زبان بر دعا و ثنای شاه گشودند.» (فومنی، ۱۳۵۳: ۱۰۹)

برخی از مؤلفان تواریخ محلی، همچون عبدالفتاح فومنی، به علت اینکه از طبقه دهقانان گیلانی بود و منصب درباری نداشت، گاه در لابه‌لای نوشته‌های خود از ظلم و ستم حاکمان و شاه بر مردم، زبان به انتقاد می‌گشاید. تبدیل گیلان به املاک خاصه که سبب افزایش ظلم و ستم مأموران مالیاتی و حاکمان بر مردم برای

گزارش را چنین ادامه می‌دهد که یکی از گدایان، اندک نمکی را به صورت مخفیانه با خود وارد شهر کرد؛ اما سرانجام این قضیه آشکار شد و خبر به خان رسید. بلافاصله، دستور دادند آن بیچاره را در بازار شهر به بدترین شکل ممکن، به قتل رسانند.

در جریان محاصره هرات در سال چهارم سلطنت طهماسب، قاضی احمد حاصل مشاهداتش را درباره شدت مشکلات مردم از لحاظ اقتصادی و اجتماعی بیان می‌کند. او می‌نویسد که چون ایام محاصره هرات امتداد یافت، حسین خان و حاکم منطقه و دیگر بزرگان چاره کار را در آن دیدند که کسانی که به تشییع شهرت ندارند به همراه زن و فرزندانشان شهر را ترک کنند تا مال و دارائی آنها را بتوانند برای خود ذخیره سازند. شدت ازدحام مردم به حدی بود که بسیاری از مردم می‌بایست یک شبانه روز پشت دروازه توقف کنند تا نوبت به آنها برسد. ضمن اینکه ۱۵۰ دینار تبریزی هم به عنوان حق‌الخروج از آنها گرفته می‌شد. خانه‌های مردم نیز به دقت توسط مأموران مورد بازرسی قرار می‌گرفت حتی لباس‌های کهنه مردان و زنان آنها به زور گرفته می‌شد. گرانی به حدی شده بود که یک من نمک به سنگ هرات که سیصد و شصت مثقال بود تا سیصد دینار تبریزی افزایش یافت و این وضعیت برای رعایا بسیار دشوار و سنگین بود. (همان: ۲۷۷/۱)

وی درباره قحطی و ویرانی ناشی از حمله ازبکان به مشهد مقدس در سال ۹۹۹ هجری، در آغازین سال‌های حکومت شاه عباس، چنین

وقت، سالیانه بخش عمده مخارج طبقات مختلف جامعه سیستان را تأمین می‌کرد. این مخارج عبارت بود از: سیورغال‌ها، اقطاع‌ها و مخارج مربوط به جشن‌های عروسی، عزاداری‌ها، طلا و نقره جهیزیه دختران و، همچنین، هزینه آرد و روغنی که هر پنج سال به خانواده‌ها داده می‌شد. (سیستانی، ۱۳۴۴: ۱۳۸)

پیامدهای اجتماعی جنگ از نگاه مورخان عصر شاه عباس

جنگ‌ها در هر دوره تاریخی پیامدهای اجتماعی مختلفی را از جمله رواج فقر، فساد، مهاجرت، پناهندگی به دنبال دارد؛ اما آنچه که در تواریخ این دوره منعکس شده‌است و، ناگزیر، محور بررسی تطبیقی این پژوهش قرار گرفته، صرفاً قتل‌عام‌ها و مشکلات اقتصادی ناشی از حمله ازبکان به ایران بوده‌است. درباره حمله عثمانی‌ها نیز، اگرچه گزارش‌هایی نظامی درباره متن این حملات ثبت شده‌است، درباره پیامدهای اجتماعی آن سخنی مطرح نشده‌است. یکی از نخستین تواریخی که مشکلات مردم در جریان حمله ازبکان را منعکس کرده خلاصه التواریخ است. در این کتاب، ماهیت نگاه قاضی احمد حسینی قمی به پیامدهای اجتماعی ناشی از حمله ازبکان به خراسان، با نگاهی دقیق به نوع توصیف او که حاصل مشاهداتش است، روشن می‌شود. ظلم ازبکان به حدی بود که مأمورانی را بر سر راه‌ها و گذرها گماشته بودند تا مبادا کسی بتواند آذوقه و خوراکی به داخل شهر ببرد. حسینی قمی (قمی، ج ۱/۱۳۵۹: ۱۷۳ - ۱۷۴)، این

گرز چشم بد دو روزی شهر مشهد شد خراب
حال مشهد باز می‌آید به جای خود همان
(همان ۱/۹۰۰)

از آنچه که در این دو بیت مشاهده می‌شود
برمی‌آید که این مورخ باز هم رکن اصلی رهایی
گرفتاری مردم را شخص شاه می‌داند که دوباره
آسودگی و رفاه را به این شهر باز خواهد گرداند،
همان‌طور که در ابتدای سخنش گفته بود، اگر
شاه در این ایام دچار کسالت نبود چنین اتفاق
هولناکی رخ نمی‌داد و اگر هم چنین می‌شد،
بلافاصله مردم از لحاظ روحی قطع امید
نمی‌کردند. چنان‌که در مقدمه مقاله نیز اشاره شد،
مورخان این دوره سعی می‌کنند اگر دوباره جامعه
صفوی صحبت می‌کنند، به نوعی آن گزارش را
به شخص شاه مرتبط کنند؛ زیرا او را ملجأ و پناه
عموم مردم می‌دانند که منشأ خیر مطلق است و
هیچ‌گونه عذاب و عقابی از او صادر نمی‌شود.

اسکندر بیک منشی (۱۳۷۷: ۶۴۴/۲ و ۹۴۳) که
در تاریخ‌نویسی از شاگردان قاضی احمد است،
نیز در ذیل وقایع این سال، ضمن گزارش این
رویداد، آن را به واقعه کربلا تشبیه می‌کند.

وی، همچنین، با غضب تمام نسبت به ازبکان
که رفتارهای بی‌ادبانه و زشتی به کتب مقدسه و
کتاب‌های هنری و علمی از خود نشان دادند،
چنین سخن می‌گوید:

«از مصاحف به خطوط شریف حضرات ائمه
معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت
مستعصمی و استادان سته و دیگر کتب علمی و
فارسی که از حین احصاء بیرون بود به دست
ازبکان بی‌تمیز نادان درآمده آن دُر گران‌مایه را

می‌نویسد که در حین محاصره این شهر، چون
مدت محاصره طولانی گردید و، از سویی، حال
عمومی شاه نیز به واسطه ضعف طالع‌ها مساعد
نبود و هنگامی که خبر کسالت شاه به مردم رسید
آنها از نجات جان خود قطع امید کردند، چون
می‌دانستند که مددی به ایشان نمی‌رسد و مغری
نخواهند یافت؛ لذا قحطی و فقدان غله و آذوقه
به حدی شد که هر روز جمع زیادی از گرسنگان
تلف می‌شدند. (همان: ۲ / ۹۰۱). وقتی ازبکان
وارد مشهد شدند، بی‌شرمی‌ها را به اوج رساندند
و ضمن غارت نفایس، جواهر و کتب موجود در
کتابخانه‌ها تمام کسانی را که به حرم امام هشتم
(ع) پناهنده شده بودند نیز به قتل رساندند. وی با
تشبیهات ادبی اشاره می‌کند که «از آن روز تا
مدت یک هفته مدار آن بی‌دینان بر قتل و عزا و
نهب و یغما بود و امواج دریای پیکار در تلاطم
آمده، کشتی عمر جمعی از بندگان روزگار و
خلاصه اختیار عزیت گرداب فنا گشت و خون
رود مانند جیحون و سیحون در فضای کوچه‌های
مشهد مقدس روان شد...» (همان)

او در ادامه این واقعه عظمی را به واقعه کربلا
تشبیه می‌کند. قاضی احمد، که در کنار فن
تاریخ‌نویسی طبع شعری و هنری نیز دارد،
قصیده‌ای را در بیست و یک بیت برای ابراز
هم‌دردی با مردم مشهد می‌سراید که در نوع خود
از لحاظ دیدگاه‌های اجتماعی وی قابل تعمق
است. او در دو بیت پایانی این قصیده چنین
می‌سراید:

ای سلاطین خراسان شاه عالم می‌رسد
می‌شوید از دولت شه کامیاب و کامران

چون خزف ریزه بی‌بهبانه به یکدیگر می‌فروختند.» (همان: ۶۴۴/۲)

حمله ازبکان به خراسان در دیگر تواریخ صفوی، از جمله *تقاوه الآثار* نوشته افوشته‌ای نطنزی نیز انعکاس یافته است. او نکاتی را درباره فلاکت مردم می‌نویسد که منشی و قمی، تا به این حد را توصیف نکرده بودند. وی نقل می‌کند که سرانجام کار بر محصوران به حدی تنگ شد که آحاد مردم شروع به خوردن محرّمات کردند که آن هم به دست هر کسی نمی‌افتاد. او با انشای مزین به تشبیهات و استعارات ادبی خاص خود حاصل مشاهداتش را چنین می‌نویسد: «آتش جوع گرسنگان و دور آه جگر سوختگان به مثابه‌ای بالا گرفت که ران حمل بر سیخ شهاب کباب شد و خوشه سنبله بر تابه فلک بریان گشت اما دست کسی به آن نمی‌رسید و از آنها قوتی و قوتی ساکنان زمین را حاصل نمی‌شد.» القصّه کار مردم به سرحدّ اضطرار کشید و از تخویف الجوع مهلک النفوس متوهّم شده ناچار به خوردن سگ و گربه پرداختند و در اندک زمانی این متاع نفیس هم به غایتی عزیزالوجود گردید که اگر گربه‌ای به دست کسی افتادی، گرسنگان چون سگان برو حمله برده چند کس برسد آن کشته گشتی» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۳۷۰) شرح حال اسرا و کینه شدید آنها از ازبکان، از جمله مواردی است که او بدان توجه کرده است. (همان: ۳۷۲)

در میان تواریخ محلی، تنها کتاب‌هایی که به حمله ازبکان به خراسان و پیامدهای آن - هر چند به طور محدود- اشاره کرده‌اند؛ *شرفنامه*

بدلیسی و احواء الملوک است. بدلیسی در *شرفنامه* (۱۳۴۳: ۵۵۴) اشاره می‌کند که وقتی خبر حمله عبید خان ازبک به خراسان و محاصره یک ساله بهرام میرزا در هرات به اطلاع شاه رسید، کمبود آذوقه به حدی بر مردم فشار آورد که چرم را پس از جوشاندن می‌خوردند.

حمله ازبکان در شرق کشور، علاوه بر خراسان، در سیستان عصر شاه عباس نیز آثاری برجای نهاد و ملک شاه سیستانی در بخش‌هایی از *احیاء الملوک* به پیامدهای اجتماعی این حملات در سیستان اشاره کرده است. او به شیوه نظامی ازبک اشاره می‌کند که سایرین بدان نپرداخته‌اند. وی در این مورد نوشته است:

«موازی پنج شش هزار خانوار از مردم حسین‌آباد و خانک و گرمسیر بوده‌اند که ازبک ایشان را به پشت زره کوچانیده بود... عیال و اطفال مردم به میان آب‌های مفاک و راه‌های پر گل ولای در می‌مانند، ناله و فغان ایشان بلند می‌شود. ازبک همه جا کناره آب خشکی را می‌گیرد و جمعی با مردم سیستان پیاده می‌شوند... تفنگچی ازبک بر بلندی‌ها برآمده، ایشان را به تفنگ می‌گیرند... قریب به هزار و پانصد کس از زرهی و نوکران قدیمی و دیگر ملوک به قتل رسید.» (۱۳۴۴: ۳۸۳).

بلاهای طبیعی در مناطق مختلف و پیامدهای اجتماعی آن

در تواریخ عصر شاه عباس، چند نمونه از این حوادث طبیعی گزارش شده است: قحطی سال ۱۰۳۲ هجری در عراق عرب، قحطی سال

۹۹۹ هجری در سیستان، زلزله سال ۹۵۶ یا ۹۵۷ هجری در قهستان، سه زلزله سال ۱۰۰۱ هجری در تبریز و وقوع سیل و طوفان در همان سال در عراق از این مصادیق است. با توجه به اینکه به جز زلزله قهستان - که جنابدی و اسکندریک، به طور مشترک، گزارش کرده اند - مورخان دیگر هر کدام حادثه طبیعی سال مشخصی در یک منطقه خاص را گزارش کرده است، لذا در این بررسی تطبیقی، مقایسه رویکرد کلی آنها از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. به تعبیر دیگر، باید به این مسئله توجه کرد که هر کدام در گزارش‌های مربوط به زلزله یا قحطی، از لحاظ اجتماعی به چه نکاتی توجه کرده که آن دیگری از آن غافل مانده است.

در اواخر پادشاهی شاه عباس، در سال ۱۰۳۲ هجری، در منطقه عراق عرب، قحطی و خشکسالی رخ داد که اسکندریک منشی فصلی را، به طور کامل، به این گزارش پرداخته که از لحاظ اجتماعی درخور توجه است. این در حالی بوده که رعایای منطقه، پیش از این ماجرا، شدیداً گرفتار جنگ و جدال‌های پادشاهان رومی و ناآرامی‌های ناشی از عدم اقتدار حاکم منطقه و فرصت طلبی‌های اوباش بودند و مدت‌ها بود که ساکنان عتبات و عالیات، شبی را راحت نیاسوده بودند. کشاورزان و دهقانان نیز، از کشت و کار دست کشیدند و همین سبب کاهش محصول و فقدان گندم و حبوبات در میان مردم شد. اسکندر بیگ، که یک مورخ تقدیرگرا است، در ادامه می‌افزاید که بنا به تقدیر الهی در این شورش‌ها، در آن سال، بارندگی نیز کاهش یافت و قحطی و

خشکسالی گریبان‌گیر عموم شد. او این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «اوسط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند روی به تفرقگی آورده قریب یک صد هزار نفس از ذکور و اناث و نساء از شهر و ولایات جلا اختیار نموده در دیار عجم پراکنده شدند و برخی به جانب بصره و عربستان حویزه نیز رفتند؛ و مجملاً در هر جا از قرص نان نشان هستند روی به آنجا آوردند و جمعی کثیر از مردم عیالمنند پسران و دختران خود را به معرض بیع در آورده تن به مفارقت جگرگوشگان در دادند.» او که خود در این زمان همراه اردوی شاهی در مسیر رفتن به طرف بغداد بوده این وضعیت نابسامان و مرگ دهقانان، فقرا و درویشان را به چشم خود دیده و بر آن تأسف خورده است. (اسکندر بیگ، ۱۳۷۷: ۱۶۵۱/۳، ۱۶۵۲)

در خاتمه این گزارش، اسکندر بیگ ذکر می‌کند که رعایا، همگی، به دستگاه شاه پناه آوردند و شاه نیز آنها را مورد حمایت قرار داد. (همان: ۱۶۵۳/۳، ۱۶۵۴)

به نظر می‌رسد که هدف او از این روایت و ذکر پیامدهای اجتماعی آن، همین نکته پایانی گزارش است. زیرا او شاه عباس را در بیشتر گزارش‌های خود شخصی می‌داند که کانون توجه و پناهدگی و رسیدگی به مشکلات مردمی است. قحطی دیگری که در تواریخ مذکور گزارش شده، در منطقه سیستان در سال ۹۹۹ هجری در آغاز پادشاهی شاه عباس بر اساس کتاب *احیاء الملوک* است. عسرت مردم منطقه به حدی بود که ملک شاه سیستانی، صاحب کتاب *احیاء*

الملوک (۱۳۸۳:۳۲۵) اشاره می‌کند که «مردم به یاد نان جان می‌دادند و در هیچ جا غله یافت نمی‌شد الا در قلعه ترقون» در این قلع، به فرمان حاکم وقت، هر ساله برای ذخیره احتمالی در چنین ایامی تا هفت هزار خروار غله نگهداری می‌شد. در این گزارش، نویسنده بیش از آنکه خود را مقید به لفظ پردازی‌های ادبی نماید، بیشتر به این مسئله توجه دارد که به دنبال این جریان، مردم منطقه چگونه باید امرار معاش کنند.

یکی از بلاهای طبیعی، زلزله‌ای بود که در سال ۹۵۷ هجری در زمان سلطنت طهماسب در پنج روستای قهستان، از جمله بیرجند، رخ داد. میرزا بیگ جنابدی و اسکندر بیک منشی، تنها مورخان این دوره هستند که این واقعه را، به طور خاص، گزارش کرده‌اند. میرزا بیک بر اساس شنیده‌های خود می‌نویسد که یکی از قضات منجمان بیرجند موسوم به مولانا اسفلار در شب قبل از این واقعه، بر اساس پیش‌بینی‌های نجومی، وقوع این زلزله را هشدار داد و از مردم خواست همراه خانواده‌های خود به صحراهای اطراف بروند. خواجه پیر حسین بیرجندی - حاکم آن منطقه - و مردم، به سخنان او توجهی ننمودند و فقط شخص اسفلار و خانواده‌اش به صحرا رفتند؛ اما سرمای شدید منطقه سبب شد وی بر گردد. به محض برگشتن، زلزله وقوع یافت و حدوداً سی هزار نفر از مردم بیرجند به زیر آوار رفتند. اما، به گونه‌ای که میرزا بیگ می‌نویسد، بنا به درخواست الهی، اسفلار زنده ماند؛ اگر چه خوابگاهش ویران شده بود. (جنابدی، ۱۳۷۸:۵۳۰)

میرزا بیگ، که یک مورخ تقدیرگرا است و تقریباً از بیشتر وقایع برداشت تقدیرگرایانه دارد، در این گزارش نیز چنین برداشتی دارد؛ زیرا این دو بیت را در خاتمه گزارش خود می‌نویسد:

«از مرگ، حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا باشد روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد، کوشش نکند سود
روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست.» (همان)

این گزارش را اسکندر بیک نیز در تاریخ عالم آرای عباسی، آورده است. جز آنکه تفاوت‌هایی میان گزارش او و گزارش میرزا بیگ جنابدی در روضه الصفویه مشاهده می‌شود. سال وقوع این زلزله در تاریخ عالم آرا، ۹۵۶ هجری (اسکندر بیک، ۱۳۷۷: ۱۹۲) و در روضه الصفویه، ۹۵۷ هجری (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۳۰) ذکر شده است. نام آن قاضی منجم که زلزله را پیش‌گویی کرده بود در عالم آرا، «مولانا باقی» (اسکندر بیک، ۱۳۷۷: ۱۹۲) و در روضه الصفویه، «اسفلار» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۳۰) ذکر شده است. نکته دیگر آنکه وقتی او به علت سرما از صحرا به خانه خویش مراجعت کرد و زلزله رخ داد، در عالم آرا ذکر شده که «قاضی با همه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر در نقاب تراب کشیدند.» (اسکندر بیک، ۱۳۷۷: ۱۹۲/۱)، اما در روضه الصفویه که تاکید زیادی بر تقدیرگرایی دارد گزارش می‌کند که فقط او بنا به خواست و تقدیر الهی زنده ماند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۳۰). نکته دیگر آنکه آمار کشته‌شدگان را ۳۰/۰۰۰ نفر تخمین می‌زند (همان جا) در حالی که در عالم

جلال منجم یزدی و یا حتی ملک شاه حسین سیستانی، مؤلف *احیاء الملوک* که یک تاریخ محلی است در زمره خدمتگزاران شاهی بوده‌اند و امرار معاش آنها به سبب شغلی بوده که در خدمت شاه عباس داشته‌اند و، از سوی دیگر، کتاب خود را به نوعی برای خوشایند وی نوشته‌اند، لذا بیشترین کانون توجه آنها شاه و درباریان بوده است.

بر این اساس، مسائل سیاسی در تواریخ این دوره پررنگ‌تر از پدیده‌های اجتماعی است به‌جز تاریخ *عالم آرای عباسی* که بخش پایانی مربوط به حوادث پس از مرگ طهماسب را، به طور مفصل، به توصیف طبقات مختلف نژادی جامعه، سادات علما، منجمان، منشیان، مستوفیان، هنرمندان و... اختصاص داده است. سایر مسائل اجتماعی را در میان دیگر آثار این دوره - از جمله *احیاء الملوک*، *شرف نامه*، *تاریخ گیلان*، *تقاوه الآثار*، *تاریخ عباسی*، *خلاصه التواریخ* و *روضه الصفویه* - می‌توان در قالب گزارش‌های اجتماعی در شهرهای مختلف ایران جستجو کرد؛ که البته بیشتر حکایت‌هایی هستند که ضلالت و مشکلات اقتصادی مردم گرفتار در بلایای طبیعی از جمله زلزله، طاعون و یا قحطی‌های ناشی از حمله ازبکان و محاصره‌های طولانی را برای خواننده امروز به تصویر می‌کشند.

این مورخان علت برخی از این مشکلات را ناشی از قهر و غضب شاهی و یا گناه قیام‌های داخلی در برابر شاه می‌دانند. به هر تقدیر، اگر در بیشتر این مطالب پراکنده مربوط به جامعه و مردم نیز تعمق شود، به نوعی آن گزارش تاریخی باز

آرا اصلاً ذکری از تعداد کشته شدگان و میزان تلفات آن ندارد. ذکر چنین آمار بالایی برای یک روستا در زمان صفویه دور از ذهن به نظر می‌رسد و ظاهراً موثق نیست؛ زیرا در *تاریخ عالم آرا* هم اشاره‌ای نشده است.

از دیگر بلاهای طبیعی که این بار افوخته‌ای نطنزی در *تقاوه الآثار* در ذیل وقایع سال ۱۰۰۱ هجری در زمان پادشاهی شاه عباس گزارش می‌کند و سایر مورخان، اشاره‌ای به آن نداشته‌اند، وقوع سه زلزله پیاپی در تبریز و، به دنبال آن، سیل و طوفان ویرانگر در عراق بود که گریبان گیر مردم شد. سال بعد، یعنی در ۱۰۰۲ هجری نیز مردم دارالسلطنه اصفهان گرفتار طاعون شدند به طوری که توجه و کمک شاه، از مردم اصفهان فراتر نرفت و مجالی برای رسیدگی به وضعیت زلزله‌زدگان و سیل‌زدگان سال قبل در تبریز و عراق را نیافت (افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۲۸-۵۳۴) و بر خلاف گزارش‌های قبلی که اسکندر بیک و میرزا بیک جنابدی، به طور مختصر و با عبارات ساده، این زلزله را توصیف کرده بودند، افوخته‌ای با لفظ‌پردازی و اغراق ادبی، زلزله‌های سال ۱۰۰۱ هجری و شدت آن را توصیف کرده‌است و صحنه را به گونه‌ای زنده روایت می‌کند که خواننده خود را در آن فضا احساس می‌کند.

بحث و نتیجه گیری

با توجه به این‌که شاه در رأس هرم طبقاتی صفویه قرار دارد و مورخان تواریخ سلسله‌ای این دوره نیز، از جمله اسکندر بیک منشی و یا ملا

هم به شاه مربوط می‌شود. گزارشاتی که ناشی از رفاه حال عمومی توسط شاه و یا بخشودگی‌های مالیاتی برای رعایا، سیاست‌های ملوک محلی توسط شاه به دلیل شکایت‌های مردمی و رسیدگی به اموال آنها - به ویژه در کتاب شرف نامه - و همچنین جشن‌هایی که در بازارهای اصفهان به یمن مناسب‌های مختلف پادشاهی بر پا می‌شد از آن جمله است.

در مجموع، اگر با یک دیدگاه کلی‌تر، تواریخ محلی و سلسله‌ای مکتوب در عصر شاه عباس را از لحاظ میزان انعکاس تواریخ اجتماعی مورد تطبیق و مقایسه قرار دهیم، میزان گزارش‌های اجتماعی مندرج در تواریخ محلی بیش از تواریخ سلسله‌ای است و نوع آن گزارش‌ها نیز با توجه به جایگاه شغلی مؤلفانشان با هم متفاوت است. نکته پایانی اینکه با این همه، هیچ‌کدام از این دو دسته تواریخ را نمی‌توان تواریخ اجتماعی نامید و نکات اجتماعی را باید از لای اطلاعات سیاسی استخراج کرد.

منابع

- بدلیسی، شرف خان (۱۳۴۳). شرف نامه. تهران: موسسه مطبوعات علمی.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۲). «بررسی جایگاه و مولفه های تاریخ نویسی محلی عصر صفویه». پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران. سال اول. ش ۲. از ص ۵ - ۲۹.
- جنابدی، میرزا بیک (۱۳۷۸). روضه الصفویه. تصحیح غلام رضا مجد طباطبایی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- حسینی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۵۹). خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی. ج ۱؛ (۱۳۶۳). ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- سیستانی، ملک شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود (۱۳۴۴). احیاء الملوک. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سیوری، راجر (۱۳۸۰). در باب صفویان. ترجمه رمضان علی روح‌اللهی. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۷۲). ایران عصر صفوی. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: مرکز.
- شایسته، فریدون (۱۳۷۹). «جایگاه کتاب تاریخ گیلان اثر عبدالفتاح فومنی در مطالعات دوره‌ی صفوی». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. ش ۳۷ و ۳۸. ص ۱۱۸ - ۱۲۰.
- فومنی، عبدالفتاح (۱۳۵۳). تاریخ گیلان. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
- نصیری، محمدرضا (۱۳۸۶). متون تاریخی فارسی ۲. تهران: دانشگاه پیام نور.
- منجم یزدی، جلال‌الدین (۱۳۶۶). تاریخ عباسی. به کوشش سیف الله وحیدنیا. تهران: وحید.

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی. تهران: امیرکبیر.
- اسکندر بیک منشی (۱۳۷۷). تاریخ عالم آرای عباسی. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- افوخته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۵۰). نقاوه الآثار. تصحیح احسان اشراقی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.